

نقش فرهنگ سیاسی در مشارکت سیاسی افغانستان (۱۳۸۰-۱۳۹۵)

محمد اکرم عارفی^{۱*}، روبینه حمیدی^{۲**}

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان (نویسنده مسئول)

۲- فارغ‌التحصیل ماستری روابط بین‌الملل دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان

چکیده

فرهنگ سیاسی به‌عنوان بخشی از فرهنگ عمومی و مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، هنجارها و رویکردهای ناظر به عرصه‌ی سیاست، از موضوعات بنیادینی است که به‌خصوص از نیمه‌ی دوم قرن بیستم به بعد، مورد توجه و موضوع پژوهش‌های بسیاری قرار گرفته است. موضوع نوشتار حاضر، بررسی فرهنگ سیاسی در افغانستان و پرداختن به این پرسش است که فرهنگ سیاسی افغانستان چه نقشی بر مشارکت سیاسی در این کشور در سال‌های بعد از ۱۳۸۰ داشته است؟ در این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی، در آغاز توصیفی از فرهنگ سیاسی در افغانستان و ویژگی‌های آن ارائه شده است و سپس تغییرات به وجود آمده در شاخص‌های فرهنگ سیاسی افغانستان در دهه‌های اخیر مورد بررسی قرار گرفته است. فرهنگ سیاسی به‌عنوان نظام باورهای تجربه‌پذیر، سمبول‌ها، ارزش‌ها و هنجارهایی که پایه‌ی کنش سیاسی و بستر رفتارهای سیاسی افراد جامعه، احزاب و دولت‌مردان به شمار می‌رود، از موضوعات بنیادینی است که در دوران معاصر مورد توجه و موضوع پژوهش بسیاری از اندیشمندان عرصه‌ی سیاست قرار گرفته است. قوام و پایداری هرگونه مشارکتی به خاستگاه فرهنگ سیاسی جامعه بستگی دارد؛ چرا که فرهنگ سیاسی عاملی مهم در تعیین ماهیت اجتماعی سیاسی افراد جامعه است و نگرش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه را درباره سیاست و قدرت مشخص می‌کنند. در این نوشته تلاش می‌گردد تا در ابتدا سطح تغییرات در فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان در دو دهه اخیر بررسی شود و آنگاه تأثیر فرهنگ سیاسی روی مشارکت سیاسی از طریق بیان رابطه باورها با رفتارها و بررسی موردی از افزایش مشارکت سیاسی، تحلیل گردد.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ سیاسی، مشارکت سیاسی، فرهنگ سنتی، ملیت، مدرنیسم

* - arifiakram@kateb.edu.af

** - robeenahamidi@gmail.com

مقدمه

نظام‌های سیاسی بر پایه‌ای اعتماد عمومی و اراده‌ای مردم استوار می‌گردند و استمرار و اقتدار آن‌ها وابسته به مشارکت و دخالت مردم است. این مشارکت در قالب‌های مختلفی همچون شرکت مردم در انتخابات و همه‌پرسی‌ها و حساسیت نسبت به نوع جریان امور در کشور و میزان دلبستگی آن‌ها به نظام حاکم بر جامعه و حمایت از آن شکل می‌گیرد. در جوامع مدرن این مشارکت در قالب احزاب سیاسی و نهادهای اجتماعی هدایت می‌شود. در این مقاله، نقش و تأثیرگذاری فرهنگ بر مشارکت سیاسی مردم مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ یعنی نقش فرهنگ بر میزان مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم تا چه اندازه تأثیرگذار است؟

یکی از علل و عوامل مؤثر بر مشارکت مردم در امور سیاسی و اجتماعی، فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه است. فرهنگ از مهم‌ترین متغیرهای مشارکت سیاسی و اجتماعی در یک جامعه می‌باشد. در جامعه‌ی دارای فرهنگ سیاسی مشارکتی، مشارکت افراد گسترده‌تر است و در جامعه‌ای که فاقد چنین فرهنگی است، مردم با پدیده‌های سیاسی و اجتماعی برخوردی انفعالی دارند. در فرهنگ‌هایی نیز ممکن است انسان‌ها به خاطر احساس نیاز به عوامل معنوی در سیاست مشارکت کنند؛ بنابراین با زمینه‌سازی‌های فرهنگی مناسب در جوامع می‌توان افراد را به مشارکت در امور سیاسی ترغیب کرد. در این مقاله نوع‌شناسی فرهنگ سیاسی و سپس رابطه آن با مشارکت سیاسی در افغانستان بررسی می‌گردد.

فرهنگ سیاسی در افغانستان

فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان عمدتاً فرهنگ سنتی است که از باورهای دینی و سنت‌های جامعه قبیله‌ای افغانستان ریشه گرفته است. در اینجا مؤلفه‌ها و ویژگی‌های این فرهنگ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فرهنگ سیاسی سنتی

ارزش‌های کهن سنتی تعیین‌کننده بایدهای و نبایدهای سیاسی را در افغانستان رقم می‌زند. ارزش‌های سنتی به قول پارسونز عمده‌ترین عامل در امر استمرار توسعه‌نیافتگی در یک سرزمین خوانده می‌شود که ما در افغانستان با آن روبرو هستیم. رویه‌های سیاسی عمدتاً بنیه و اساس سنتی دارند و این سنت است که در اکثر موارد معیار پذیرش قرار می‌گیرد و این مسئله سبب گردیده که گفتمان‌های نوسازی و توسعه سیاسی نتواند به گونه بایسته آن در افغانستان نهادینه گردد.

فرهنگ سیاسی که برخاسته از فرهنگ عمومی جامعه است، از نظر شماری از نویسندگان و جامعه‌شناسان می‌تواند دو حالت را در برابر توسعه سیاسی و مشارکت سیاسی جوامع به وجود آورد، یکی عاملی برای دستیابی به توسعه سیاسی می‌گردد و به‌عنوان محرک و چرخ‌دنده توسعه فعالیت می‌کند و پویایی اجتماعی را به میان می‌آورد که از آن به نام فرهنگ سیاسی مدرن یاد می‌شود و دیگری به‌عنوان مانع و چالشی در برابر فرایند نوسازی و توسعه سیاسی در یک کشور عمل می‌کند و نمی‌گذارد گفت‌مان توسعه و مشارکت سیاسی در آن جامعه شکل گیرد. چنین فرهنگ سیاسی بنام فرهنگ سیاسی سنتی یاد می‌شود و برای دستیابی به نوسازی مشارکت و توسعه سیاسی در چنین فضای فرهنگی، لازم است تا اصلاح‌گری و دگرگونی در ارزش‌های فرهنگ سیاسی به میان آید. نگاه پارسونز مبتنی بر این است که کنش‌های اجتماعی در حوزه نظام فرهنگی جامعه شکل می‌گیرد و به همین دلیل فرهنگ جوامع سنتی، دست و پا گیر و مانع رسیدن به توسعه است.

نظام سیاسی در افغانستان با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم، بیشتر پاتریمونالیسم^۱ ساختاری است که انگیزه‌های سیاسی گروه حاکم در دولت جای انگیزه‌های اقتصادی و عقلانی طبقات متوسط شهری را گرفته است. در افغانستان دولت همواره استبدادی بوده که در آن طبقات اجتماعی، قانون، سیاست و فرهنگ صورت متفاوت با آنچه در تاریخ اروپا مشاهده می‌شود پیدا کرده است. استبداد سیاسی سبب شده که انگیزه‌های برابری خواهی نتواند ظهور کنند. خشونت قهری سیاست‌گران در طول تاریخ بیانگر آن است که فرهنگ سیاسی این کشور با ابزار استبداد مجهز است؛ و هیچ‌گاهی دولت به ابزار اقتاعی متوسل نشده تا مردم خویش را از اسارت سیاسی محفوظ دارند (ازکیا، غفاری، ۱۳۸۴: ۱۸۴).

فرهنگ سیاسی سنتی کشور دارای ویژگی‌های چندی است که در اینجا مورد اشاره قرار می‌گیرد:

(۱) استبداد و خشونت‌گرایی

خشونت‌گرایی و استبداد سیاسی جزء شاخصه‌های فرهنگ سیاسی جوامع و کشورهای توسعه‌نیافته و سنتی محسوب می‌شود. خشونت سیاسی ریشه در خشونت اجتماعی دارد. رویه‌های اجتماعی خشن و غیر دموکراتیک به گونه‌ای‌اند که مدارا و تساهل در آن جای ندارد و سبب ایجاد خشونت در تمامی حوزه‌ها به‌ویژه در حوزه سیاست نیز می‌گردد. خشونت سیاسی را می‌توان گونه‌ی از خشونت تعریف کرد که موضوع

آن کاربرد قدرت در رفتار سیاسی است. چه بر سر حفظ قدرت باشد و یا بر سر تداوم بخشیدن به یک قدرت موجود باشد، در این معنای عام، خشونت سیاسی را نمی‌توان لزوماً از مفهوم طبیعی خشونت جدا کرد. استبداد و خشونت‌گرایی سیاسی یکی از شاخصه‌های عمده فرهنگ سیاسی افغانستان خوانده می‌شود. این کشور در تاریخ کهن خود استبداد را تجربه کرده و خشونت یکی از ابزارهای مهم تداوم نظام‌های سیاسی استبدادی در این سرزمین خوانده می‌شود. فقدان تساهل و مدارای سیاسی در بین گروه‌ها و نیروهای سیاسی و اجتماعی، حتی بین مردم از ویژگی‌های کهن فرهنگ سیاسی افغانستان بوده است (خلوصی، مجله گفت‌مان نو، ش، ۲۲ و ۲۳:۶۰).

با توجه به این امر که رژیم‌های گذشته افغانستان، بدون استثناء دارای خصلت استبدادی بوده‌اند بنابراین به قول منتسکیو مبنای چنین حکومتی بر ترس استوار است و ترس زمینه را برای به کارگیری خشونت مساعد می‌کند (نویمان، ۱۳۷۳: ۲۶۵).

۲) بی‌اعتمادی سیاسی

اعتماد سیاسی، جنبه‌ای از اعتماد اجتماعی است و اساساً اعتماد اجتماعی، خود به‌عنوان جنبه مهم روابط انسانی است که زمینه‌ساز مشارکت و همکاری میان اعضای جامعه است. اعتماد اجتماعی، مشارکت را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرعت بخشیده و تمایل افراد را به گروه‌های مختلف جامعه افزایش می‌دهد. فرهنگ سیاسی افغانستان با وجود آنکه ماهیت استبدادی دارد، بی‌اعتمادی سیاسی نیز بر آن حاکم است و از همین روی شکافی عمیق میان شهروندان و حکام وجود دارد. آنچه این بی‌اعتمادی را در امور سیاسی تسری داده، نبود اعتماد در روابط اجتماعی و عرصه عمومی است (پای، ۱۳۸۰: ۴۷). از این رو است که بی‌اعتمادی در افغانستان سبب شده که حس تعاون و همکاری در اجرای امور بین مردم بسیار ضعیف باشد. بی‌تفاوتی سیاسی افراد از مسئولیت و ناامیدی از امکان تغییر سازنده و مثبت پیامدهایی است که ناشی از عنصر بی‌اعتمادی در فرهنگ سیاسی کشور است. تغییر خط توتاپ از مسیر بامیان به سالنگ نشان‌های از بی‌اعتمادی سیاسی دولت بر شهروندان است که در نهایت در سال ۱۳۹۵ مردم دست به تظاهرات زدند که به فاجعه انسانی در دهم‌زنگ کابل تبدیل گردید. اکنون به نظر می‌رسد که دیگر مردم افغانستان، به وعده‌های دولت در مورد مبارزه با فساد اداری، انتخابات شفاف و تأثیر مشارکت مردم بر انتخابات و مسائلی از این دست اعتماد خود را از دست داده‌اند. پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ که با تقلب‌های گسترده همراه بود، انتخابات پارلمانی که در روز ۲۸ میزان برگزار گردید،

در جریان آن بی‌اعتمادی مردم نسبت به حکومت و کمیسیون مستقل انتخابات بیشتر گردید. از دیدگاه انگلهارت، رابطه بین اعتماد و مشارکت به حدی عمیق است که اعتماد به یکدیگر از عوامل مؤثر در مشارکت سیاسی است، زیرا به واسطه اعتماد، رفتارها قابل پیش‌بینی می‌شود که نتیجه آن تقویت مشارکت سیاسی است و بر عکس عدم اعتماد به عدم مشارکت می‌انجامد (انگلهارت، ۱۳۷۳: ۳۷۸).

۳) بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی

بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی یکی از شاخصه‌های دیگر فرهنگ سیاسی جوامع و کشورهای پیش مدرن و توسعه‌نیافته به حساب می‌رود. در جوامعی که بیگانه‌هراسی حاکم است، از هرگونه ارتباط با دیگر کشورها و جوامع، هراس و بیم وجود دارد و اساساً این اندیشه بیشتر از همه چیز در اذهان مردم نهادینه شده که بیگانگان، دشمنان ما هستند و تأمین ارتباط و ایجاد روحیه همکاری با دشمن نامعقول است. افغانستان از معدود جوامعی شناخته می‌شود که هنوز هم اصل بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در فرهنگ سیاسی آن حاکم است. عدم اعتماد نسبت به دیگران و تعریف کردن خود در دایره محدود نظام قبیله‌ای سبب شده که انسان افغانستانی در تعاملاتش با دیگران با نگاه شکاکانه و متعصبانه رویه کنند. این ویژگی، نتیجه دو عامل "بستر سیاسی- اجتماعی" و "حاکمیت استعمار خارجی" است که در فرهنگ سیاسی این کشور موجود می‌باشد (پای لوسین، پیشین: ۱۳۹-۱۳۸).

۴) تقابل سنت‌گرایان با تجددگرایان افراطی

پس از عصر زمامداری امیر شیرعلی خان اندیشه مدرنیستی در امور حکومت‌داری افغانستان وارد شد که از آن زمان تا کنون همواره مخالفان خود را نیز با خود داشته و می‌توان گفت که دو طیف از مردم با نوع نگاه متفاوت نسبت به پدیده مدرنیسم و تجددگرایی در برابر هم قرار دارند که عبارت از:

۱- اکثریت سنت‌اندیش

۲- اقلیت نواندیش

سنت‌اندیشان مردمانی را تشکیل می‌دهند که از سطح پایان سواد و دانش برخوردار بوده، منفعتشان را در حاکمیت نظام سنتی و خودکامه می‌بینند، مشارکت مردم در امور سیاسی را تجویز نمی‌کنند، با نوسازی به مخالفت برمی‌خیزند و فکر می‌کنند که فرهنگشان با ایجاد نوسازی و تغییرات اجتماعی از بین می‌رود. در افغانستان سنت‌اندیشان نیز خود به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ یکی سنت‌اندیشان صاحب قدرت که با

حاکمیت مدرنیسم، قدرت سیاسی‌شان را بیشتر در خطر می‌بینند و دیگری سنت‌اندیشان فاقد قدرت که نوسازی و جدایی از سنت را به معنای به مخاطره قرار گرفتن ارزش‌های فرهنگ و اصول دینی‌شان می‌دانند. به یک مفهوم می‌توان گفت که افغانستان از سده نوزدهم به بعد میدان داغ مبارزه سنت و تجدد بوده است. در سال ۱۸۷۳ خورشیدی در زمان شیرعلی‌خان نخستین روزنامه در افغانستان بنام «شمس‌النهار» به نشرات آغاز کرد، چاپ‌خانه‌هایی پایه‌گذاری شدند، کتاب‌هایی به نشر رسیدند و مکتب‌های رسمی ایجاد شدند، بازرگانی رونق یافت که این همه توانست تکانه‌ای را در جامعه بسته‌ی آن روز پدید آورد. این نکته قابل یادآوری است که این نشریه زمانی در افغانستان به نشرات آغاز کرد که هنوز در کشورهای ایران و آسیای میانه چیزی بنام نشریه وجود نداشت.

از ۱۹۱۹ تا هم‌اکنون که ما وارد دهه دوم سده بیست‌ویکم شده‌ایم، افغانستان میدان شدید مبارزه سنت و نوگرایی است. هم‌اکنون نیز محور بیش‌ترین رویدادهای سیاسی و نظامی افغانستان را همین مقابله سنت‌گرایی و نوگرایی تشکیل می‌دهد.

(۵) فرهنگ سیاسی قومی و قبیله‌ای

ماهیت و ویژگی‌های بنیادین فرهنگ سیاسی در افغانستان قبیله‌ای بودن آن است. خصوصیات دیگری که برشمرده خواهد شد همگی در واقع ویژگی‌های متفرع بر همین ماهیت قومی و قبیله‌ای فرهنگ است. در بسیاری از جوامع ممکن است لایه‌هایی از روحیه قبیله‌ای در روستاها یا شهرهای دوردست باقی‌مانده باشد، اما در کلان‌شهرها لاقلاً فرهنگ مدرن تا حدودی حاکم است و فرهنگ قبیله‌ای کم‌رنگ گردیده است؛ اما در افغانستان هنوز هم در پایتخت کشور فرهنگ قبیله و قومیت حاکم است. رقابت‌های سیاسی، احزاب، انتخابات، عزل و نصب‌ها و هر نوع رفتار سیاسی در کشور متأثر از همین فرهنگ قبیله‌ای است.

هرچند قوم‌مداری در عرصه سیاسی در افغانستان به مفهوم مدرن آن پیشینه چندانی ندارد، اما پیوند قومیت به معنای سنتی آن با ساختار قدرت سیاسی ریشه‌های تاریخی دارد.

صاحب‌نظران، تاریخ‌نگاران و پژوهشگران رابطه قومیت و قبیله با قدرت سیاسی در تاریخ معاصر افغانستان را عمدتاً از دوره احمدشاه درانی بررسی می‌کنند. از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، نظام سیاسی در افغانستان همیشه متأثر از ساختارهای قومی و قبیله‌ای بوده است (قیوم سجادی، ۱۳۸۰: ۳۰). این

وضعیت در افغانستان نه تنها نهادینگی ساختارهای همگانی، بلکه کل روند ملت‌سازی و واقعیت مفهوم ملت را به چالش کشیده است.

۶) سیاست‌زدگی فضای اجتماعی

در جامعه افغانی امروز فضای زندگی بیش از اندازه سیاسی شده است مردم، فرهنگیان و عرصه‌های فرهنگی همه متأثر از سیاست هستند. فضاهاى فرهنگى و آموزشى و آکادمیک همه به نحوى سیاست‌زده شده‌اند. آلوده‌شدن تمام نهادهای اجتماعی به سیاست، سلامت جامعه را به مخاطره انداخته و کارکرد نهادهای غیر سیاسی مانند نهادهای خدماتی اقتصادی فرهنگی، اجتماعی، ورزشی و ... را نیز مختل ساخته است. امروز خواسته ناخواسته، همه نهادهای اجتماعی درگیر امر سیاسی شده و در واقع می‌توان از آلودگی سیاسی در سطح وسیع سخن گفت که پیکره اجتماعی را به شدت آلوده و از سلامت لازم دور ساخته است. (سریع‌القول، ۱۳۸۹: ۵۵ - ۵۴). سیاست‌زدگی همه ابعاد جامعه ناشی از فرهنگ و بینش تفکیک‌ناپذیری پدیده‌ها است که ویژگی جامعه سنتی مانند افغانستان می‌باشد.

۷) جزم‌اندیشی و مطلق‌نگری

یکی از خصوصیات فرهنگ سیاسی در افغانستان که جنبه سنتی آن را نشان می‌دهد، جزم‌اندیشی و سیاه و سفید دیدن است. احزاب سیاسی چه در عصر کمونیستی و چه احزاب جهادی، چنان مطلق‌نگر بوده‌اند که یک مرز و دیوار بلند آهنین بین خود و دیگران ایجاد نموده و با این خود و بیگانه‌سازی، مطلق‌نگری و جزم‌اندیشی را در جامعه افغانستان نهادینه ساختند. در احزاب جهادی چون رویکرد دینی و چهره اسلامی داشتند، خود و بیگانه‌سازی به مرز تکفیر هم رسیده است. در این فرهنگ سیاسی بین اعضای احزاب این عقیده شکل گرفته بود و به هواداران نشان تلقین می‌شد که مرز حزب، خودی است. این نوع نگرش تا حال در میان احزاب و فعالان سیاسی وجود دارد (سیف زاده، ۱۳۸۷: ۴۴).

۸) قانون‌گریزی

یکی از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی در افغانستان عبور از قانون و برگشت به قواعد قبیله است، بر این اساس قانون تا اکنون هیچ بار ارزشی برای کارگزاران و افراد جامعه ندارد و به لحاظ دینی تاکنون خود را ملزم به رعایت قوانین نکرده‌ایم. قانون تنها بر صفحات کاغذ باقی‌مانده و متولیان قانون خود را در صف مقدم قانون‌شکنی قرار داده‌اند. موارد سطح کلان قانون‌شکنی به‌اندازه‌ای است که بر شمردن شواهد و

موارد آن، خود یک من کاغذ شود. این امر به خصوص ساختار ریاستی نظام سیاسی، زمینه عبور از قانون را در سطح کلان بیشتر فراهم نموده است. نه به این معنا که قانون شکنی تمام افراد به جهت ریاستی بودن نظام است، بدین معنا که ریاست قوه مجریه که فرد اول مملکت به شمار می‌رود، در قبال قانون شکنی‌ها بی تفاوت مانده و خود زمینه‌ساز قانون شکنی را در ساختار فراهم می‌سازد. استفاده از ساختار ریاستی نظام می‌تواند به جرئت عبور از قانون و فرهنگ قانون شکنی و نیز معافیت را گسترش دهد (پولادی، ۱۳۸۳: ۷۸).

تحول در داده‌های فرهنگ سنتی

فرهنگ سیاسی افغانستان در چند دهه اخیر بخصوص در دو دهه اخیر دستخوش تحول جدی گردیده است. این تحول توانسته در جهت رشد مشارکت سیاسی نقش مثبتی ایفا نماید. در بخش دوم نوشتار حاضر به شاخص‌های تغییر در فرهنگ سیاسی کشور اشاره می‌گردد.

۱) تعدیل استبداد و خشونت‌گرایی به دموکراسی و مدارا

در اینجا باید یادآوری شد که استبداد و خشونت‌گرایی سیاسی یکی از شاخصه‌های عمده فرهنگ سیاسی افغانستان خوانده می‌شود که ریشه در تاریخ کهن دارد و مبنای چنین حکومتی بر ترس و دوری از مردم استوار است. استبداد در گذشته مانع از مشارکت دموکراتیک مردم در قدرت گردیده است؛ اما در دو دهه اخیر با توجه به روی کار آمدن نظام دموکراتیک و رشد اندیشه‌های دموکراسی در کشور، تغییراتی در جهت کاهش استبداد و خشونت دولتی و افزایش سطح مدارا به وجود آمده است. این امر سبب گردیده تا مردم تلاش ورزند از راه‌های مدنی وارد قدرت، حکومت و فعالیت‌های سیاسی شوند.

از سال ۱۳۸۰ تاکنون (۱۳۹۷) سه دور انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و شوراهای ولایتی در افغانستان برگزار شده است که در این انتخابات مردم از تمام اقشار چه به‌عنوان رأی‌دهنده و چه به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری، پارلمان و شورای ولایتی وارد میدان رقابت گردیدند. چنانچه در نخستین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان که به تاریخ نهم میزان سال ۱۳۸۱ برگزار شد، هجده نفر برای احراز پست ریاست جمهوری، به رقابت پرداختند که خود نشانه خوبی از دموکراسی خواهی در کشور است. در مجموع، ۱۲٫۶ میلیون نفر برای شرکت در این انتخابات ثبت نام کردند. براساس آمار رسمی، ۸۱۲۸۹۴۰ نفر که هفتاد درصد کل ثبت‌نام کنندگان را تشکیل می‌داد، در انتخابات شرکت کردند (بی بی سی، ۹ ژوئیه ۲۰۰۹ - ۲۸ سرطان ۱۳۸۸).

نقش انتخابات در سیستم‌های سیاسی در این است که انتخابات مجرای جهت بیان تقاضاها و خواست‌های اساسی مردم است. مردم اگر نمی‌توانند به صورت مستقیم در تصمیم‌گیری‌ها شرکت کرده و تقاضاهای خود را به اجرا گزارند، می‌توانند از مجراهای دیگر چون شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی، شوراهای ولایتی، شوراهای ولسوالی و رسانه‌ها خواست‌های خویش را مطرح کرده و با انتخاب شایسته‌ترین فرد و گروه، تغییرات مهم و اساسی در سیستم سیاسی بیاورند.

۲) تلطیف بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی

با در نظر داشت تغییر و تحولی که در عرصه صنعت و تکنولوژی و وابستگی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در عرصه جهانی شدن به وجود آمده است، در افغانستان نیز بیگانه‌ستیزی خشونت‌آمیز تا حدی در چارچوب قانون تلطیف گردیده و با ایجاد روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بیشتر با دیگر کشورها شرایط امن تر و سازگارتری به وجود آمده است. امضاء پیمان امنیتی و استراتژیک با کشورهای مختلف جهان نشان‌دهنده آن است که فرهنگ بیگانه‌ستیزی تا حدود زیادی به همکاری، همیاری، همگرایی و وابستگی متقابل تبدیل شده است.

اکنون تلاش‌هایی وجود دارد که به مفاهیم مثبت غیرت ملی و همدیگرپذیری پرداخته شود؛ فرهنگ عمومی رشد داده شود، سطح دانش و بینش مردم بالا رود و احساسات و عواطف عظیم مهین پرستی و غیرت مردم افغانستان در جهت سازندگی و تعامل با جهانیان و نه در جنگ، خشونت و انسان ستیزی هدایت گردد.

در جریان سال‌های بی‌سامانی در افغانستان، بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات از جمله "خلق"، "رفیق"، "مجاهد" و مانند آن، به گونه نامناسب و غلط تعریف شده‌اند. در دنیایی که همه به سوی جهانی شدن پیش می‌روند، افغانستان نمی‌تواند با اتکا به خصلت بیگانه‌ستیزی، امکان بقاء یابد. در چنین جهانی، مردم افغانستان درک کرده‌اند که غیرت ملی را در قالب رقابت مسالمت‌آمیز با جهان در جهت رشد کشور و زندگی در کنار فرهنگ‌ها، ادیان و ملت‌های دیگر تنظیم کنند.

۳) کاهش تقابل سنت‌گرایان با تجددگرایان افراطی

تجدد در نگاه نخستین برای مردمانی که پیوسته در چارچوب سنت‌ها زیسته‌اند، امر بیگانه‌ای می‌نماید. برای آنکه سنت در ذهن مردمان سنت‌زده و سنت‌گرا نوعی نگرش به جهان و هستی است. سنت

شیوه‌های رفتار فردی و اجتماعی یک قوم را مشخص می‌سازد، دربرگیرنده باورداشت‌های مردم نسبت به زندگی و هستی است، نوعی عادت اجتماعی و فرهنگی است که خود به‌گونه‌ای از باورداشت بدل شده است. چنین است که وقتی سنت را در برابر تجدد قرار می‌دهیم، سنت مفهوم گسترده‌تری پیدا می‌کند و حتی تمام جلوه‌های فرهنگ و تمدن گذشته را در بر می‌گیرد. رسیدن از سنت و سنت‌گرایی به تجدد و نوگرایی پروسه بسیار حساس و پیچیده اجتماعی- فرهنگی است. در حقیقت یک نوع نگرش به زندگی و هستی جایش را به نگرش دیگری می‌دهد و ما می‌دانیم که هیچ تغییری به گونه‌ی مثبت و مؤثر در جامعه‌ای رخ نخواهد داد مگر اینکه نگرش فرد نسبت به زندگی دگرگون شود. به زبان دیگر تغییرات اجتماعی از نگرش افراد یک جامعه آغاز می‌شود.

با این همه در کشورهای توسعه‌نیافته گاهی گرایش به تجدد به گونه‌ی تقلید اجتماعی و فرهنگی بروز می‌کنند که نمی‌توان از آن به نام رسیدن به مرحله‌ی تجدد یاد کرد. سخن عارف بزرگ مشرق زمین شمس تبریزی در این زمینه خوب صدق می‌کند که سده‌ها پیش از امروز حتی اسلام تقلیدی را اسلام نمی‌دانست: «هر فسادی که در عالم افتاد از این افتاد که: یکی را معتقد شد به تقلید یا منکر شد به تقلید، کجا روا باشد مقلد را مسلمان گفتن» (خدادادی، ۱۳۹۲: ۷۸).

گرایش به تجدد و نگرش تلفیق سنت با آن در دو دهه اخیر در کشور رو به افزایش نهاده است. جامعه روشنفکری کشور اکنون کمتر نگاه ستیزه‌جویانه به سنت داشته و جامعه سنتی نیز کمتر به ستیز با تجدد بر می‌خیزد. همزیستی و یا آشتی سنت‌گرایان با تجددگرایان نشانه فروکش کردن رویکرد افراطی دو گروه به همدیگر است که ریشه در تحول فرهنگی جامعه امروز کشور دارد.

۴) چرخش از جزم‌اندیشی و مطلق‌نگری به سوی همدیگر پذیری و تساهل

فقر و احساسات دینی دارای روابط افقی‌اند که با سرگشتگی از این جهان و مذموم خوانی عقلانیت و دنیاگرایی در کنار هم قرار می‌گیرند. چون دین همواره برای توده‌های سرخورده فضای فرادنیایی ترسیم می‌کند. ویل دورانت نیز می‌گفت؛ دین را بیشتر می‌توان نزد توده‌های فقیر و کم‌سواد پیدا کرد که غالباً دیانتشان با نامهربانی و مطلق‌اندیشی توأم است و از پلورالیسم فکری و اعتقادی فرار می‌کنند (قدسیه فروتن، ۱۳۹۵: ۷). از همین روی گستردگی فقر در افغانستان زمینه‌ها را بیشتر به ضرر ارزش‌های نو پهن ساخته است و توده‌های ناامید را در آغوش روحانیت دنیا ستیز کشانیده که پیام جنگ در برابر ارزش‌های

دموکراسی و ثروت دنیایی سر می‌دهند و از برابری و آسایش در بهشت آن جهانی سخن به لب می‌آورند که عاری از گرسنگی و تفاوت‌های طبقاتی است.

از جانب دیگر، افغانستان در همسایگی دولت‌هایی قرار دارد که با تکثیر ارزش‌های دموکراتیک میانه‌ای خوبی ندارند، پاکستان همسایه جنوبی افغانستان در رقابت با هند سکولار منافع حیاتی‌اش را در ترویج اسلام‌گرایی بنیادگرا جستجو می‌کند.

یافته‌ها نشان می‌دهد که چیره شدن نظام دموکراسی بر بنیادگرایی اسلامی و جزم‌اندیشی و مطلق‌نگری در افغانستان زمان طولانی‌تری را نیاز دارد؛ چون دموکراسی نیازمند بسترهای بومی و اجتماعی است که در اندیشه آدمیان و درون جامعه شکل می‌گیرد و در رفتارها و کنش‌های اجتماعی رعایت می‌شود. همان‌طوری که الکسی دو توکویل^۱ جامعه‌شناس فرانسوی مؤلفه‌های دموکراسی را با مقوله‌های دین مسیحیت تطبیق می‌داد و می‌گفت: از برابری دینی که انسان‌ها را در پیشگاه خدا برابر می‌داند، می‌توان برای برابری در دموکراسی یاری گرفت. از این‌روی رسانه‌ها و حکومت افغانستان نیز سعی ورزیده برای ترویج حس بشردوستانه و پلورالیسم فرهنگی که دموکراسی در گستره‌ای آن به ثبات می‌رسد، از عرفان اسلامی که ریشه عمیق در تاریخ و فرهنگ این کشور دارد کمک بگیرد. در قانون اساسی افغانستان نظام جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده است و مذهب جعفری نیز به رسمیت شناخته شده است که نشان‌دهنده عبور از مرحله جزمیت و مطلق‌نگری مذهبی است. شاخص‌های آزادی عقیده در جامعه، نسبت به دهه‌های قبل، از احترام بیشتری برخوردار شده و پیروان مذاهب مختلف در برگزاری مراسم مذهبی‌شان آزادی بیشتری احساس می‌کنند و رسانه‌های تصویری نیز بدون وابستگی‌های مذهبی آن‌ها را پوشش می‌دهند. همین‌طور در عرصه فرهنگ و زبان، وزارت معارف به تدوین کتاب‌های درسی به زبان‌های محلی مانند ازبکی، نورستانی و پشه‌ای اقدام کرده که تمامی این‌ها نشانه‌هایی از رشد انعطاف‌پذیری در نگرش گروه‌های مذهبی، قومی و زبانی نسبت به عقاید، فرهنگ و افکار همدیگر است.

۵) شکل‌گیری رویکرد خردگرایانه به دین

وقتی دین که هدفش سعادت انسان‌ها و تحکیم حقوق بشر می‌باشد، در دست گروه خاص قرار می‌گیرد، خود زمینه‌ی استفاده‌جویی برای دیگران را نیز فراهم می‌کند. دین به‌عنوان پدیده‌ی ارزشمند فرهنگی و اجتماعی، از قرن‌ها به این‌سو، جهت ایجاد سهولت‌ها در زندگی انسان‌ها استفاده شده است؛ اما

1 - Alexis de Tocqueville

در مقابل، این پدیده‌ی هنجارمند، از جمله عناصری است که خیلی افراد، از آن به‌عنوان ابزار و حربه جهت رسیدن به منافعشان استفاده کرده‌اند که نمونه‌های آن را به گونه‌ی خرد و کلان در افغانستان می‌توان دید. در کنار حضور رویکرد رادیکال دینی در جامعه افغانستان، رویکرد خردگرایانه دینی نیز رو به رشد بوده است. جنبش طالبان علی‌رغم اجرای قیودات سخت‌گیرانه و مجازات سخت بر ارزش‌گریزان دینی و تلاش برای تحمیل تفسیر سلفی‌گرایانه خویش بر جامعه، دیده می‌شود که اکثریت جامعه، از پذیرش تفسیر سلفی از دین موافقت نشان ندادند. مردم تحت کنترل طالبان نیز اکثراً از رویکرد خردگرایانه به دین استقبال کرده‌اند. تجمعاتی که در تابستان سال جاری (۱۳۹۷) در حمایت از قطع جنگ و برقراری آتش‌بس و همدیگرپذیری در ولایات مختلف انجام گرفت نشان‌دهنده نگاه بازتر مردم نسبت به مفاهیم «جهاد»، «دشمن» (عدو)، «کافر» و مانند آن بودند. از نظر این مردم، حکومت کابل حکومت کفر یا دست‌نشانده کفر تلقی نمی‌شود و مبارزه با آن نیز جهاد شناخته نمی‌گردد بنابراین درگیری با دولت از دید اکثر جامعه مبنای دینی نمی‌تواند داشته باشد.

۶) تمایل به قانون‌باوری

شکی نیست که در یک جامعه‌ی قانونمند، مخاطبان قانون تنها مردم نیستند، بلکه شهریان و دولت‌مردان بیشتر از مردم و شهروندان شامل مواد قانون می‌شوند؛ اما اصلی که شهروندان را به‌عنوان مخاطبان مطیع و فرمان‌بردار به بار آورده و تربیت می‌کند، قانون‌مداری و رعایت قانون توسط دولت، ارگان‌های دولتی، گروه‌های ذی‌نفع و به‌طور کلی حکومت می‌باشد؛ زیرا حکومت مطلوب و ایده‌آل، حکومتی نیست که فقط شهروندان آن مطیع محض قوانین باشند و نهادهای حکومتی وظیفه‌ای در این باب نداشته باشند.

در کشوری که مردم آن سالیان زیادی در نبود قانون زندگی نموده و قانون‌گریزی به یک فرهنگ سیاسی تبدیل شده است و مردم با ساختارهای هرج‌ومرج عادت کرده‌اند، آگاهی و التزام به قانون و آشنایی با مواد قانونی که هم نفع آنان را تأمین می‌کند و هم محدودیت‌هایی را برای آنان خلق می‌کند، کار دشواری است. اطلاع‌رسانی از مواد قانونی برای مردم بسیار ضعیف بوده اما تدوین و تصویب قوانین در عرصه‌های مختلف در یک دهه اخیر را می‌توان بعد مثبت قضیه به شمار آورد، زیرا می‌توان گفت که یک بخش از کار که همان وضع قوانین است به‌صورت مناسب انجام شده است. در بخش تطبیق و اجرا با آنکه مشکلات فراوانی وجود دارد اما رویکرد عمومی جامعه به قانون‌پذیری روبه افزایش نهاده است. شهروندان به‌تدریج

یاد می‌گیرند که در کشور، قانون وجود دارد که رفتارها و کنش افراد باید بر مبنای آن صورت گیرد. حساسیت افکار عمومی جامعه نسبت به قانون‌شکنان و عکس‌العمل‌های جمعی در برابر آن نشانه‌ای از روند روبه‌رشد قانون‌گرایی در کشور است.

تأثیر فرهنگ سیاسی بر افزایش مشارکت سیاسی

با توجه به تفاوت‌هایی ولو اندک که در عرصه فرهنگی کشور به وجود آمده می‌توان گفت که روند مشارکت نیز کم‌وبیش رو به افزایش نهاده است. اگر ما صرفاً رابطه متغیر «فرهنگ سیاسی» با متغیر «افزایش مشارکت» را مورد بررسی قرار دهیم نوعی رابطه مثبت میان باورهای مردم نسبت به خودشان و نقششان و جایگاهشان و افزایش انگیزه و تلاش برای مشارکت سیاسی مشاهده می‌کنیم. در این قسمت رابطه میان این متغیرها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مشارکت سیاسی در افغانستان

۱) مشارکت سیاسی قبل از سال ۱۳۸۰

برخلاف کشورهای تک‌قومی که از لحاظ نژادی و یا از لحاظ مذهبی، از جمعیت یکدست برخوردارند، افغانستان از جمعیت متکثری برخوردار است که هم به لحاظ قومی و هم به لحاظ مذهبی از همدیگر متفاوت‌اند. در قانون اساسی افغانستان از چهارده قوم در کشور نام می‌برد که احترام برابر به گروه‌های قومی مختلف را در این سند معتبر تضمین کند.

نبود دولت ملی در زمانه‌های شاهان و سلاطین گذشته باعث گردیده بود که کشور هیچ‌گاهی فرصت مشارکت مناسب مردمی و ثبات را پیدا نکند. در نظام شاهی قدرت در اختیار خانواده شاه (سرداران) و اشراف بودند. غلام محمد غبار می‌گوید: «حکومت محمدهاشم خان که از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۵ شمسی (هفده سال) دوام نمود، در سپردن مهمات امور افغانستان اعم از قوه اجرائیه، قضائیه، مقننه و اردوی کشور، بدست مأمور و عامل و افسر، مراتب ذیل را در نظر می‌گرفت: اول رؤس ادارات داخلی و خارجی در دست اعضای خانواده شاهی باشد. دوم از عشیره انگشت‌شمار محمدزائی استخدام بعمل آید، سوم هندوستانی‌های خاصی در امور حیاتی کشور معتمد دولت شناخته شود. چهارم ملاک بزرگ در اداره ملکی و نظامی کشور

سهیم گردد. پنجم عده محدودی ملانماها مثل ملاکین در صف اداره دولت قرار گیرد، آنگاه خلائی که در اداره باقی مهم‌اند، توسط سایر کارگزاران پر شود» (غبار، ۱۳۶۶: ۴۸).

در دهه دموکراسی (۱۳۴۲-۱۳۵۲) شرایط مشارکت اندکی بهبود یافت زیرا براساس ماده ۴۴ قانون اساسی کشور، اعضای خانواده شاهی از دسترسی به مقامات عالیه دولت محروم گردیدند. براساس همین ماده صدراعظم‌های دولت از افراد غیر خانواده شاهی برگزیده شدند، در پارلمان نیز تنوع سیاسی و حزبی تا حدودی شکل گرفت اما باوجود آن، این تحولات به حدی نبود که بتواند انتظارات مردم را برآورده سازد. در سال ۱۳۵۲ با کودتای محمد داود، نظام جمهوری روی کار آمد. جمهوری داودخان از نوع دیکتاتوری بود. پارلمان منحل شد و دیگر هرگز فعال نگردید، احزاب سیاسی نیز غیر قانونی اعلان شدند. در این دوره عرصه برای مشارکت، تنگ‌تر گردید. پس از سقوط جمهوری داوود خان، تفکر «نظام خانوادگی» جایش را به تفکر «نظام حزبی» تعویض نمود. نظام تک‌حزبی همانند دوران شاهی، مانع ورود نخبگان غیر حزبی در قدرت گردید و حتی برخوردهای سلیقوی و افکار فراکسیونی در داخل حزب دموکراتیک خلق افغانستان سبب شد تا قدرت سیاسی گاهی به یک جناح و گاهی هم به جناح دیگر حزب دموکراتیک خلق تعلق گیرد که کسب و حفظ این قدرت، به تصفیه‌های خونین و راه‌اندازی کودتاها در داخل دولت و حزب نیز انجامید.

در زمان پس از جهاد که گروه‌های متعدد جهادی، متولی تشکیل دولت و تأسیس نظام بودند، باز هم تفکر مشارکت ملی از صحنه غایب بود و این امر، مجاهدین را در راستای تأسیس دولت پایدار و فراگیر با شکست مواجه کرد.

گروه طالبان از آغاز با ترکیبی که وارد عرصه شد، مشخص بود که به هیچ‌یک از ارزش‌های سیاسی و ملی از جمله مشارکت ملی به‌عنوان کلید تأمین ثبات در افغانستان معتقد نبودند. طالبان در طول پنج سال حضور خود در افغانستان حاضر نشد با هیچ‌یک از احزاب سیاسی و گروه‌های قومی وارد تفاهم شده و راه مشارکت را بر روی گروه‌های سیاسی و قومی دیگر بگشاید.

بنابراین، به دلیل حاکمیت تفکر انحصار قومی و تک‌حزبی قدرت و عدم توجه به تفکر ملی‌سازی قدرت و سیاست، افغانستان هرگز مشارکت سیاسی پایدار را تجربه نکرد. اگر حکومت‌ها به نمایندگی از یک بخش کشور تلاش کردند، پایه‌های قدرتشان را مستحکم نماید، بخش‌های دیگر کشور به مقاومت و ایستادگی پرداخته است که در این صورت وضعیت تعارض و کشمکش در کشور بوجود آمده است.

۲) مشارکت ملی در افغانستان پس از سال ۱۳۸۰

بن‌بست‌های مشارکت ملی در افغانستان پس از سقوط طالبان به لحاظ حقوقی حل شده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان حاکمیت ملی را به مردم متعلق می‌داند و فرصت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را یکسان برای همه شهروندان تضمین نموده است، هرچند در عمل مشاهده می‌شود که در تطبیق اصول مردم‌سالار قانون اساسی، چالش‌های جدی وجود دارد. این قانون اساسی برخاسته از توافق نمایندگان مردم در لویی‌جرگه قانون اساسی سال ۱۳۸۲ بود. در این لویی‌جرگه هرچند گرایش‌های محدود قومی، مذهبی که به ارزش‌ها و باورهای مشترک ملی صدمه می‌زند وجود داشته اما غالب شرکت‌کنندگان به ضرورت یک اجماع ملی و پذیرش همه افراد به مثابه شهروندان این سرزمین، باورمند شده بودند. این تغییر نگرش در نمایندگان کمک کرد که زمینه مشارکت همه اقوام و مذاهب در قدرت فراهم گردد چیزی که در چند دهه قبل یک ارزش غالب تلقی نمی‌شد.

افزایش نسبی سطح مشارکت سیاسی در دو دهه اخیر که برخاسته از تحول در فرهنگ سیاسی جامعه می‌باشد را در محورهای آتی می‌توان توضیح داد:

مشارکت در انتخابات: از سال ۱۳۸۰ به بعد انتخابات در سه عرصه ریاست جمهوری، پارلمان و شورای ولایتی برگزار شده است. در دوران قبل از سال ۱۳۸۰ جایگاه مقام اول دولت، یک جایگاه کاملاً اشرافی تلقی می‌شد که طبقات متوسط و پایین جامعه هیچ‌گاه وسوسه‌ای برای ورود در رقابت بر سر آن را در دل راه نمی‌داد. افکار عمومی جامعه نیز عمدتاً این مقام را متعلق به وارثان خانواده شاهی و حداکثر قوم پشتون می‌پنداشتند اما با تغییراتی که در دوران جهاد و بعد از آن در سطح فرهنگ سیاسی بوجود آمد، پندار جامعه نسبت به این امر دچار دگرگونی شد. در دو دهه اخیر افراد متعددی از پایگاه اجتماعی و قومی بسیار متفاوت، وارد مبارزه برای بدست گرفتن مقام اول دولت گردیدند. در تاریخ افغانستان نخستین بار بود که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۳ از همه اقوام بزرگ و احزاب سیاسی کشور، افرادی بدون موانع قانونی و اجتماعی به گونه برابر وارد رقابت در مبارزه انتخاباتی شدند. در این انتخابات ۲۳ نفر نامزد ثبت نام کردند که ۵ نفر آنان اعلان انصراف داده و ۱۸ تن دیگر باقی ماندند. ترکیب قومی نامزدان عبارت بودند از:

- پشتون ۸ نفر
- تاجیک ۷ نفر
- هزاره ۱ نفر
- ازبک ۲ نفر

ترکیب سیاسی و حزبی نامزدان قرار ذیل بودند:

- اعضای احزاب سیاسی ۹ نفر از ۹ حزب جهادی و غیر جهادی

- کاندیدای مستقل ۹ نفر (ویکی‌پدیا، تاریخ مراجعه جوزا ۱۳۹۸).

در انتخابات دوم ریاست جمهوری که در سال ۱۳۸۸ برگزار شد نیز میزان مشارکت نامزدان بسیار بالا بود. ۳۲ نفر برای نامزدی ریاست جمهوری ثبت نام کردند که ۱۱ نفر آنان انصراف دادند. ترکیب سیاسی نامزدان عبارت می‌شد از ۷ نامزد حزبی و ۲۵ نامزد مستقل. به لحاظ ترکیب قومی نیز از تمامی اقوام بزرگ کشور در میان فهرست نامزدان مشاهده می‌شد (ویکی‌پدیا، جوزا ۱۳۹۸).

در انتخابات دور سوم ریاست جمهوری که در ماه حمل و جوزای ۱۳۹۳ برگزار شدند در ابتدا ۱۱ نفر نامزد شدند که ۳ نفر کنار رفته و ۸ تن دیگر باقی ماندند. نامزدان اگرچه همه بعنوان کاندیداهای مستقل خود را نامزد کرده بودند اما گرایش‌های سیاسی متعددی در میان نامزدان وجود داشت. از نظر قومی تنوع قومی کمتری در این دوره مشاهده می‌شود که این امر احتمالاً به دلیل تجربه‌های ناموفق نامزدان غیر پشتون در انتخابات دوره‌های قبل بوده است. فراوانی قومی در لیست نامزدان ریاست جمهوری را می‌توان نشان‌دهنده نوعی تغییر در نگرش نخبگان از آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی تفسیر کرد.

در انتخابات پارلمانی میزان مشارکت بیشتر از هر مورد دیگر تبارز یافته است. در پارلمان، اقشار گوناگون جامعه مانند، علماء، متنفذین قومی، فرماندهان جهادی، روشنفکران، اعضای احزاب چپ قدیم، جوانان و دموکرات‌ها در صحنه‌های انتخاباتی حضور پیدا کردند و در درون پارلمان نیز از تمامی این گروه‌ها حضور دارند. از نظر ترکیب قومی نیز متنوع‌ترین ترکیب را نشان می‌دهد، چنانچه ترکیب قومی مجلس نمایندگان در انتخابات سال ۱۳۸۹ از تعداد ۲۴۹ کرسی چنین توزیع شده بوده: ۹۸ کرسی به پشتون، ۷۲ کرسی به تاجیک‌ها، ۵۲ کرسی به هزاره‌ها، ۱۹ کرسی به ازبک‌ها و ۸ کرسی به اقلیت‌های دیگر (بی بی سی، ۶ دلو ۱۳۸۹).

در انتخابات مجلس نمایندگان سال ۱۳۹۷ نیز میزان مشارکت به اعتبار گروه‌های سیاسی و قومی بسیار وسیع و گسترده بوده است. براساس تحقیقی که از سوی مرکز مطالعات استراتژیک افغانستان به عمل آمده است، ترکیب سیاسی مجلس سال ۱۳۹۷ از مجموع ۲۴۹ نماینده چنین بیان شده است: حزب اسلامی ۴۱ کرسی، جمعیت اسلامی ۱۴ کرسی، هردو شاخه حزب وحدت اسلامی افغانستان ۱۳ کرسی، حزب پیوند ملی ۴ کرسی، احزاب چپ ۴ کرسی، جنبش ملی ۴ کرسی و افغان ملت ۳ کرسی. به لحاظ

ترکیب قومی چنین بیان شده است: پشتون ۹۵ کرسی، تاجیک ۵۳ کرسی، هزاره‌ها ۶۱ کرسی، ازبک ۱۵ کرسی، عرب‌ها ۸ کرسی، ترکمن ۳ کرسی، نورستانی ۲ کرسی و بلوچ ۱ کرسی (آوا، ۱۳۹۸).

مشارکت سیاسی زنان در افغانستان: در دوران ظاهرشاه و داودخان حضور زنان در پست‌های سیاسی بسیار محدود بوده است. در طول دوره ظاهرشاه تنها سه وزیر زن توانسته بودند در کابینه راه پیدا کنند (غله‌دار و مقصودی: ۱۸۹). در دوران حکومت جمهوری دموکراتیک خلق که باورهای سنتی جامعه مورد انتقاد قرار گرفته و ارزش‌های سوسیالیستی تبلیغ می‌گردید، وضعیت مشارکت سیاسی زنان تا حدودی دچار تحول شد. در دوران جهاد بخصوص در میان مجاهدین، ارزش‌های مردسالارانه دوباره تقویت گردید چنانچه در اجلاس بُن در ماه دسامبر ۲۰۰۱ در آلمان، از جمله ۱۷ نماینده رسمی چهار جناح شرکت‌کننده، تنها دو زن: یکی آمنه افضلی از اعضای جمعیت اسلامی افغانستان و دوم سیما ولی یکی از فعالین حقوق زن افغان در امریکا شرکت کرده بودند.

در سال‌های پس از ۱۳۸۰ (۲۰۰۱) به دلیل تغییر در ارزش‌های سیاسی و اجتماعی کشور، روند مشارکت زنان در سیاست رو به فزونی بوده است. چنانچه در میان اعضای کمیسیون انتخاب‌کننده اعضای لوی جرگه اضطراری، سه خانم؛ محبوبه حقل استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل، ثریا پرلیکا رئیس مؤسسه نسوان در زمان ببرک کارمل و حمیرا نعمتی حضور داشتند. کمیسیون در اولین اقدام نمایندگان عضو جرگه را تعیین کردند که به ۱۸۰۱ نفر می‌رسید. از این میان تعداد ۱۱۰ نفر از نمایندگان را زنان تشکیل می‌داد. در ترکیب هیئت اداری لوی جرگه نیز دو معاون از میان زنان انتخاب شدند (غله‌دار و مقصودی: ۱۹۴-۱۹۵).

حضور زنان در مجلس نمایندگان افغانستان براساس قانون اساسی جاری ۲۷ درصد و در مجلس سنا (مشرانو جرگه) ۱۷ درصد ذکر شده است. همین‌طور حضور زنان در نهادهای محلی ۳۵ درصد و در شوراهای ولایتی ۲۱ درصد پیش‌بینی شده است که این امر بیانگر تحول نگاه نخبگان افغان به بهبود جایگاه زنان در سیاست است. در سال ۲۰۱۴ حدود ۳۰۸ زن در انتخابات شوراهای ولایتی در سراسر کشور نامزد بودند که ۱۱ درصد مجموع کاندیدان شورای ولایتی را تشکیل می‌دادند.

براساس آمار سال ۱۳۹۵ حضور زنان در پارلمان و شوراهای ولایتی و شوراهای انکشاف محل قرار

ذیل بوده است:

- در مشرانو جرگه ۲۱ نفر از مجموع ۶۶ نفر که ۳۱ درصد را تشکیل می‌دهد.
- در ولسی جرگه به تعداد ۶۲ نفر از مجموع ۲۳۹ نفر که نزدیک به ۲۶ درصد را تشکیل می‌دهد.

- در شوراها و ولایتی ۹۵ نفر از مجموع ۴۵۵ نفر که نزدیک ۲۱ درصد را تشکیل می‌دهد.
- در شوراها و انکشافی محل تعداد ۱۹۰۴۲۰ از مجموع ۴۹۱۷۰۷ نفر که ۳۸ درصد را تشکیل می‌دهد (سالنامه احصائیوی ۱۳۹۵، ۱۳۹۶: ۲۱).
- در بخش ادارات دولتی نیز یک رشد تدریجی در عرصه مشارکت زنان دیده می‌شود، چنانچه در سال ۱۳۹۵ ترکیب زنان در سه بخش قضات، سارنوالان و وکلای مدافع را چنین آمار داده است:
- در میان قضات از مجموع ۱۸۵۸ قاضی ۲۱۳ تن آن را زنان تشکیل می‌دهد (۱۱/۵ درصد).
- در جمع سارنوالان از مجموع ۱۹۱۰ سارنوال به تعداد ۱۵۸ تن آنان را زنان تشکیل می‌دهند (۸/۲ درصد).
- در میان مجموع ۱۳۲۲ وکیل مدافع به تعداد ۲۴۰ تن آنان را زنان تشکیل می‌دهند (۱۸ درصد).
- این شاخص‌ها در دوران رئیس جمهور غنی به نفع مشارکت زنان تغییر مثبت پیدا کرده است (سالنامه احصائیوی ۱۳۹۵، ۱۳۹۶: ۲۲).

نتیجه‌گیری

طرز تلقی‌های سیاسی می‌تواند روی جهت‌گیری‌های منفی یا مثبت سیاسی تأثیر بگذارند. طرز تلقی سیاسی آمادگی و یا آمادگی درونی برای انجام عمل به نحوی خاص در برابر پدیده‌ای سیاسی است، خواه این پدیده یک ایدئولوژی باشد، خواه یک نیرو، مسئله و یا امر مرتبط با احزاب یا افراد سیاسی باشد. به‌زعم می‌نارد و لانسلو طرز تلقی‌های سیاسی عبارت‌اند از: «طرز تلقی‌هایی اجتماعی که در برابر اوضاع سیاسی که خود اوضاعی اجتماعی هستند و از زاویه‌ی قدرت یعنی حکومت یا جامعه بدان‌ها نگرسته می‌شود، شکل می‌گیرند». رابرتسون نیز در مورد فرهنگ سیاسی می‌نگارد: «فرهنگ سیاسی عبارت است از تلقی مردم و جهت‌گیری آن‌ها نسبت به نظام سیاسی و کارکردهای آنکه در این زمینه انگاره‌ها نسبت به اقتدار، مسئولیت‌های حکومتی و الگوهای مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند. قوام نیز در این مورد می‌نویسد: «در فرآیند جامعه‌پذیری سیاسی، افراد ضمن آشنا شدن با نظام سیاسی از طریق کسب اطلاعات و تجربیات، به وظایف و مسئولیت‌ها و حقوق و نقش‌های خویش در جامعه پی می‌برند».

بدین طریق فرهنگ سیاسی محصول تاریخ نظام سیاسی است که ریشه در رفتار عمومی و نیز تجربه‌های شخصی داشته و مطالعه‌ی دقیق آن، فرآیند تبدیل تقاضا و خواست‌ها را به تصمیمات،

استراتژی‌ها و سیاست‌ها نشان می‌دهد. بر این اساس، تحلیل ابعاد گوناگون فرهنگ سیاسی می‌تواند تصویری واقعی از رابطه‌ی اقتدار سیاسی و ارزش‌ها به دست داده، ما را قادر سازد میزان مشروعیت نظام سیاسی را مورد ارزیابی قرار دهیم. از آنجاکه محیط نظام ارزشی است، فرهنگ سیاسی جهت‌گیری‌های مردم را نسبت به نهادها، ساختارها و نیز عملکردهای سیاسی مشخص می‌کند. کم و کیف مشارکت سیاسی، شیوه‌ی رأی دادن، پشتیبانی یا بی‌اعتنایی نسبت به نظام تا حد قابل توجهی به ارزش‌ها، اعتقادات، انگاره‌ها و نمادهای نهادینه‌شده بستگی دارد. او همچنین در کتاب دیگر خود سیاست‌های مقایسه‌ای، تاریخ و فرهنگ سیاسی را از جمله شاخص‌های عمده بررسی در مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای دانسته، می‌نویسد: «میراث گذشته تأثیر بسزایی بر رفتارهای سیاسی توده و نخبگان کنونی دارد. بسیاری از سرزمین‌هایی که بعد از جنگ جهانی دوم به استقلال رسیدند، به میزان قابل ملاحظه‌ای مختصات نهادی، اداری و رفتاری دوران استعمار را به ارث برده‌اند. از جمله می‌توان به نظام ارتش، نظام آموزشی و دیوان‌سالاری‌ها اشاره نمود. در برخی موارد مشاهده می‌کنیم که با خارج شدن استعمارگران از مستعمرات، نهادهای مزبور می‌توانند به‌راحتی به حیات خود ادامه دهند، مانند هند و در بعضی موارد ممکن است با توجه به ویژگی‌های فرهنگی جوامع مختلف، خروج استعمارگران همراه با محو نهادهای سیاسی، اداری و اقتصادی باقیمانده از استعمار باشد مثل مورد مصر...». او در ادامه می‌افزاید: «مسائل تاریخی به حدی در شکل‌گیری رفتارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مؤثرند که حتی با سرنگونی رژیم قدیمی از طریق یک انقلاب، هنوز مختصات قدیمی خود را در اشکال جدید رفتاری عیان می‌سازند». بیندر می‌نویسد: «غالباً ارزش‌ها و هنجارهای گذشته بر حسب عمق و ریشه‌دار بودن آن‌ها، به اشکال گوناگون به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود». این‌گونه انگاره‌ها و عقاید ممکن است یا در هیئت کاملاً شفاف، نظام‌های اعتقادی را تشکیل دهند، یا به نحو مبهمی ارزش‌ها، احساسات و دانش سیاسی فرد را تبیین نمایند. چنین نظام‌های اعتقادی سیاسی شامل نگرش‌هایی در مورد ماهیت سیاست و هدف‌ها و نیات آن است. گابریل آلموند^۱ و سیدنی وربا^۲، دو چهره‌ی شاخص فرهنگ سیاسی پژوهی نیز در کتاب مشهور خویش، "فرهنگ مدنی ایستارهای سیاسی و دموکراسی در پنج کشور" که بهترین اثر کلاسیک در فرهنگ سیاسی محسوب می‌گردد؛ از فرهنگ سیاسی چنین تعریفی بدست می‌دهند: «فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از تمایلات شناختی، تحلیلی و احساسی است که نسبت به پدیده‌های سیاسی ابراز می‌شود».

1 - Gabriel Almond

2 - Sidney Verba

قوام و پایداری هرگونه مشارکتی به خاستگاه فرهنگ سیاسی جامعه بستگی دارد. چرا که فرهنگ سیاسی عاملی مهم در تعیین ماهیت اجتماعی سیاسی افراد جامعه است و نگرش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه را درباره سیاست و قدرت مشخص می‌کند. اگر فرهنگ سیاسی را مجموع نگرش‌های عامه مردم نسبت به قدرت سیاسی و نیز الگوهای رفتاری ثابت و پایدار مردم از نظر سیاسی بدانیم مشارکت مطمئن‌ترین وسیله نیل به هدف فوق است.

فرهنگ سیاسی افغانستان در چهار دهه اخیر دستخوش تحول زیادی بوده است و این تحول در دوران جهاد به خاطر تعاملات اجتماعی و سیاسی گسترده افغان‌ها با کشورهای دیگر بیش از هر زمان دیگر محسوس بوده است. در سال‌های پس از ۱۳۸۰ که نظام دموکراسی در افغانستان روی کار آمد، مبانی فرهنگی و حقوقی و سیاسی کشور تغییرات بنیادی یافت. این امر محصول تأثیرات متقابل فرهنگ بر عمل و عمل بر فرهنگ بوده است. بدون تردید حضور پررنگ کشورهای خارجی به‌خصوص دولت‌های غربی و سازمان ملل نقشی بزرگی در تغییر باورهای فرهنگی افغان‌ها و همچنین رفتارهای سیاسی آنان داشته‌اند. مجموعه این تحولات کمک کردند تا زمینه‌های مشارکت سیاسی در جامعه افغانستان رشد چشم‌گیری پیدا نماید.

مشارکت سیاسی در افغانستان شامل همه گروه‌ها از یک‌طرف و عرصه‌ها از طرف دیگر می‌گردد. در نظام جدید، باورهای ستیزگرایانه جای خود را به تحمل و مدارا داد که این امر فرصت را برای مشارکت گروه‌های راست و چپ، دموکرات و رادیکال، سنتی و مدرن به گونه برابر فراهم کرد. همین‌طور تغییر در فرهنگی عمومی جامعه زمینه‌ساز فعال شدن گروه‌های اجتماعی مانند زنان و قومی مانند اقلیت‌ها در عرصه سیاسی شدند که از این جهت نیز دامنه مشارکت را گسترش داد.

منابع

- ازکیا، مصطفی. (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی توسعه*، تهران: نشر کلمه
- نویمان، فرانتس. (۱۳۷۳). *آزادی، قدرت و قانون*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی
- سجادی، عبدالقیوم. (۱۳۹۱). *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*، کابل: نشر خاتم
- سجادی، عبدالقیوم. (۱۳۸۸). *گفتمان جهانی شدن و اسلام سیاسی در افغانستان پسا طالبان*، قم، انتشارات مفید
- سریع القلم، محمود. (۱۳۸۹). *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: نشر فرزانه
- خواتی، محمد شفق. (۱۳۸۹). *عقلانیت سیاسی و ساخت قدرت در افغانستان معاصر*، تهران، نشر علم
- نیک گهر، عبدالحسین. (۱۳۵۳). *مشارکت مفاهیم و شناخت انواع، مجله دانشکده*، شماره ۵
- پای، لوسین. (۱۳۸۸). *فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی*، ترجمه، مجید محمدی، *نامه فرهنگ*، تهران، نشر علم، سال دوم، شماره ۵۶
- انیشمند، محمد اکرم. (۱۳۹۳). *دولت - ملت‌سازی در افغانستان*، کابل: نشر سعید
- دای، فولاد. (۱۳۸۱). *دموکراسی چیست*، مترجم؛ عزیزالله رویش، کابل: نشر بنیاد انکشاف مدنی
- اداره احصائیه مرکزی، وضعیت زنان و مردان در افغانستان. (۱۳۹۶). کابل، مطبعه اداره مرکزی احصائیه
- مقصودی، مجتبی و غله‌دار ساحره. (۱۳۹۰). *مشارکت سیاسی زنان افغانستان در ساختار جدید قدرت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، شماره ۱۶
- ایوب آروین. (۱۳۸۰). *نگاهی به ترکیب قومی و سیاسی مجلس جدید افغانستان*، سایت فارسی بی بی سی، ۶ دلو ۱۳۸۹، تاریخ مراجعه به سایت ۱۵/۴/۱۵۹۸.
- مرکز مطالعات استراتژیک کابل، بررسی ترکیب جدید مجلس نمایندگان افغانستان، سایت خبرگزاری صدای افغان (آوا).

Mclean, Lain & Alistair McMillan. (2003). "The Concise Oxford Dictionary OF Politics". New York: Oxford University Press.

Lucian Pye and Sidney Verba. (1965). "Political Culture and Political Development". Princeton N.J: Princeton University Press